



خوشا راهی که پایانش تو باشی

روایت خبرنگار شهرآرا از سفر پیاده به کربلای معلی

۴

شهرآرا
شهر بانو
۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شماره ۳۷۶۶، روزنامه شهرآرا
۱۴۰۱ ۰۶ ۲۸ شنبه

نذر
نجات جانها

اهدای خون یکی از نذرهای هرساله
بانوان در ایام اربعین است

۷

جامانده
از کربلا
در موكب
امام رضا (ع)

۳



عالمه سادات هاشمی
مدرس حوزه دانشگاه

پرتو

یک گردهمایی خانوادگی

پیاده روی اربعین یک گردهمایی باشکوه مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و فراملیتی است که هیچ سازمان، مؤسسه یا مجموعه دولتی ای متولی برگزاری آن نیست. در واقع، برگزارکنندگان این همایش بی نظیر تک تک دل دادگان مکتب عاشورا هستند، مؤمنانی که اشتیاق دیدار آنان را وادار کرده است به ندای «هل من ناصر» امام زمانشان پاسخ دهند. این حرارت و اشتیاق زن و مرد، پیر و جوان، کودک و بزرگسال و ایرانی و عراقی و غیرآن نمی شناسد. فقط کافی است روح آزادی خواهی و بزرگ منشی داشته باشی تا همراه این موج دادخواهی شاهد زیباترین و عالی ترین جلوه های انسانیت و ایمان و از خودگذشتگی باشی. پیاده روی اربعین یک نمایشگاه زنده و واقعی است که شرکت کنندگان در آن با یک هدف مشترک و متعالی در کنار یکدیگر قرار می گیرند. این هدف مشترک، یعنی حسین (ع)، آن ها را به خلق زیباترین صحنه های ایثار، صبر، تعامل، تواضع، هم گرایی، همدلی و عشق وادار می کند.

شاید به جرئت بتوان گفت شرکت کنندگان در این همایش جلوه های کوتاهی از اخلاق کریمانه مردم در دولت منجی را به نمایش می گذارند و در حقیقت، آمادگی و توان خود را برای یاری امام زمان (عج) اعلام می کنند.

آنان که تجربه این پیاده روی را دارند اعتراف می کنند در این سفر سخت، لذت های معنوی شیرینی را چشیده اند. در واقع، تماشای آن همه بصیرت، بزرگ منشی، تواضع، مهمان نوازی، تحمل، مدارا و همدلی باعث رشد شخصیت افراد و تغییر نگرش آنان به زندگی می شود. این پیاده روی به زائران حسین (ع) و یاوران مهدی (عج) فرصت تفکر و خودسازی می دهد و توان آنان را برای رؤیابویی با مشکلات بالا می برد. کودکان و نوجوانان در این پیاده روی هویت دینی خود را بازمی یابند و با تجربه احساسات عمیق روحانی به شکوفایی معنوی می رسند.

چه هوشمندند مادرانی که برای بی اثر کردن هجوم شدید و بی امان فرهنگی بر فرزندان خود، این فرصت عالی را انتخاب می کنند.

آنان با شرکت در این همایش، به راحتی عصاره و خلاصه دین را که همان تولی و تبری است، جرعه جرعه در کام فرزندانشان می چکانند و آنان را برای نقش آفرینی در تمدن نوین اسلامی آماده می کنند.

هم چنین در بعد جهانی، حضور افراد مختلف با فرهنگ های متفاوت و از ملیت های گوناگون هم گرایی و وحدت مؤمنان در سراسر جهان را به دنبال دارد و اعتماد اجتماعی را بین آنان افزایش می دهد. در نتیجه، تفاوت زبان، رنگ و ملیت عملاً بی اعتبار می شود و تفکر مؤمنان به صورت یک شبکه بزرگ جهانی درمی آید، چیزی که امروز برای ظهور به آن نیاز داریم.



عکس: حسن صلواتی شهرآرا

شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
۲۲ مهر ۱۴۴۴
شماره ۳۷۴۴

(۲)

آقا طلبید

یارقیه جان، دل هوایی کربلا شده ام. از آغاز ماه صفر ذکر برداشته بودم که بطلبید و بد جوری دلم شکسته بود. یک هفته مانده به اربعین، همه چیز روبه راه شد و برات کربلا را گرفتم.

راهی سفری شدم که یک عمر انتظارش را کشیده بودم. فراز و نشیب هم کم نبود. کنار خیابان خوابیدیم. برای گرفتن غذای نذری در صف ایستادیم. برای نیازهای روزمره زندگی گاهی مستأصل شدیم. خیلی ها گفتند، نروید خطرناک است، نروید ناامنی است، نروید نروید، اما وقتی طلبیده باشد، برای رفتن سر از پانمی شناسی و می روی.

شبانۀ شب های جاده اندیمشک را که رد کردیم و به مرز مهران نزدیک شدیم، بغض چهل ساله ام ترکید. چقدر نزدیکی به همان راهی که آرزو می کردیم باز شود، به راه کربلا، مثل همه دهه شصتی ها که دعای قنوت و پایان نمازشان بازگشایی راه کربلا بود، و حالا به لحظه استجابت دعایم نزدیک می شدم.

اول رفتیم نجف. ایوان نجف عجب صفایی داشت. مردم این شهر شیعه چقدر شبیه ما بودند و غریب نبودیم. خدمت رسانی به زائران در این شهر در سطح وسیعی با ایرانیان بود.

بعد از دو روز زیارت حرم امام علی (ع) راهی کربلا شدیم. از مسجد سهله تا کربلا، سیل جمعیت ما را با خود برد. خسته که شدیم، در کنار همه آن ها که نمی شناختیم ماندیم. زنی عرب که ما را نمی شناخت، برایمان جای آورد. دخترک چشم و ابرومشکی عراقی برایمان شام تعارف کرد. خانم با محبتی برایمان بالشت آورد و ما زیر سقف آسمان و در پناه یک خیمه گاه، روی زمین سخت خوابیدیم. خوابیدیم مثل کودکی در آغوش مادر.

جانم برایتان بگوید اگر غریب ترین و تنهاترین هم باشی، اینجا در این مسیر، همه چیز با تو سرآشنایی و مهر دارد.

السلام علیک یا ابا عبد!... به ورودی عزیزترین شهر مسلمانان که می رسیدیم، تپش قلب می گیرم. ناخودآگاه صدامی زم «عباس، عباس!» و بیش از همه، چشم انتظار دیدن آقاترین برادر دنیا هستم.

حالا رسیده ام به تاریخی ترین لحظه ای که می توانم در همه دوران زندگی ام تجربه کنم، روبه روی گنبد حرم قمر بنی هاشم. باشکوه ترین احساسات برایم رقم می خورد. صدایش می زنم. مثل یک رفیق شش دانگ حرف می زنم. درد دل می کنم. گاهی گریه راه گلویم را می بندد. گاهی مات می شوم و خیره می مانم. هرچه هست، دارم بار سال ها سخت دویدن تا رسیدن را ذره ذره زمین می گذارم.

بین الحرمین را نمی شود توصیف کرد. فقط باید بیایید. باید بطلبید. باید وسط جمعیت ایرانی و عراقی بنشینید و زیارت عاشورا را با صدای بلند بخوانی. هیچ معادلی برای بین الحرمین پیدا نمی کنم. برای درک این زیبایی، فقط کوله تان را ببندید و دل به دریا بزنید.

القصه، در این سفر مردمی را دیدم که با همه کمبود زیرساخت کشورشان و با همه مشکلاتی که کشور جنگ زده شان داشت، با روی گشاده در خانه هایشان به رویمان باز بود و نه تنها سفره های طعامشان که سفره های دلشان وسیع و گشوده بود. اینجا آغوش ها به مهر به روی شیعیان و محبان اهل بیت (ع) باز بود.

حالا که داریم برمی گردیم، من به سفر بعدی فکر می کنم و از امروز ذکر برداشته ام که باز هم بطلبید. این بار مشتاقی ترم. آقا جان، منتظرم سال بعد هم برات کربلا برابم بفرستی.

زهرة رنگ آمیز
روزنامه نگار

مہتاب



ایلا جان فربان
خبرنگار



شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۲۲
۲۷۴۴

(۳)

عکس: محمدحسن صلاتی اشهرآرا



زنانی که به قافله رسیدند

ضرورت حضور زنان
در پیاده‌روی اربعین

از همان روزی که چله زیارت عاشورا را قبل از شروع ماه محرم برمی‌داری، یک حاجت داری، یک خواسته و یک آرزو. دلت پر می‌کشد برای یک زیارت، برای اربعین، برای پیاده و قدم به قدم عمودها را پیمودن و دعا خواندن و خستگی در راه حسین^(ع). دلت در جاذبه مغناطیسی است که به قول رهبر معظم انقلاب، شروع جاذبه مغناطیسی حسینی در روز اربعین است.

✚ تمدن‌سازی فرهنگ اسلامی

به اندازه یک کوله، بارت را می‌بندی و راهی می‌شوی. این سفر را سبک‌بار باید رفت. سبک می‌روی و سنگین برمی‌گردد با باری از ارادت و محبت حسین^(ع) زیرا زینب‌وار زیسته‌ای، زیرا یکی از بهترین و پربواب‌ترین کارها برای مسلمانان جهان پیاده‌روی تا حرم امام حسین^(ع) در روز اربعین است و خداوند به زائران پیاده‌ای که در روز اربعین به کربلا می‌رسند پاداش بزرگی خواهد داد. در این میان حضور زنان نه تنها یک حضور بلکه تمدن‌سازی فرهنگ اسلامی است. براساس آمارهای اعلام‌شده از طرف مدیر امور بانوان ستاد توسعه و بازسازی عتبات عالیات، نزدیک به ۴۰ درصد از زائران اعزامی از کشور ما بانوان هستند و هر سال حدود یک‌صد موبک ایرانی ویژه بانوان برپا می‌شود که خدماتی خاص برای خانم‌ها ارائه می‌کند.

✚ شکل‌گیری یک جنبش جهانی

با اینکه موضوع حضور زنان در پیاده‌روی اربعین، مسئله مهمی است و مطابق نظریه مشهور فقهایی معاصر، حضور بانوان در پیاده‌روی اربعین مجاز است، تحقیق فقهی مبسوطی در این زمینه مشاهده نشد ولی به طور کلی، درباره پیاده‌روی اربعین پژوهش‌هایی صورت گرفته است. برای نمونه قربانی سپهر در مقاله «بررسی و تحلیل جایگاه پیاده‌روی اربعین در افزایش وزن ژئوپلیتیکی شیعیان در مناسبات جهانی» که در پژوهشنامه «حج و زیارت» منتشر شده به این نتیجه رسیده است که پیاده‌روی اربعین یکی از عوامل اثرگذار بر نقش و جایگاه شیعیان در جهان است و توانسته است قدرت، منزلت و وزن ژئوپلیتیکی شیعیان را در سطح منطقه و جهان افزایش دهد. در مقاله «بررسی ظرفیت‌های تمدن‌سازی در جهان اسلام با تکیه بر

پیاده‌روی اربعین» نیز آمده است: با توجه به ظرفیت عظیم معنوی و فرهنگی، تجمع اربعین می‌تواند فرصتی مناسب و استراتژیک برای شکل‌گیری یک جنبش جهانی حق‌طلبی و حق‌خواهی باشد.

✚ تقلید از حضور حضرت زینب(س)

دکتر طاهره همیز، استاد دانشگاه و مشاور زنان و خانواده، نیز در این باره می‌گوید: اصل مسئله اربعین به اسارت بانوان و کودکان اختصاص دارد و پیاده‌روی اربعین در ابتدا برای زنان و فرزندان است زیرا حضور بانوان در راهپیمایی اربعین تقلید از حضور حضرت زینب^(س) در کربلاست. اربعین یک پیاده‌روی ساده نیست بلکه تداعی عظمت پیاده‌روی حضرت زینب^(س) است که با حضور در جریان کربلا پرده از ظلم یزیدیان برداشت و آن‌ها را رسوا کرد.

جامانده از کربلا در موبک امام رضا(ع)



دستی به پیشانی‌اش کشید. چادرش را دور گردنش گره زده بود. داغی تنور آن قدرها بود که جرئت نکنم کنارش بایستم. زهراخانم کار هرسالش این بود که به زائران امام حسین^(ع) نان داغ بدهد. یک تنور گازی کوچک داشت و چند کیسه آرد که آن طرف مرز نان تازه دست زائران می‌داد اما امسال تنورش این طرف مرز مانده بود. امسال اربعین مجبور بود کنار مادر بیمارش بماند. از اربعین جا مانده بود اما خودش را به زائران پیاده امام رضا^(ع) رسانده بود. زهراخانم از پای همان تنور داغ می‌گفت: آدم به هر طریقی باید به ائمه خدمت کند. حالا که اربعین نشد، دست زائران پیاده حضرت رضا^(ع) نان داغ می‌دهم.

✚ خرج موبک

اربعین امسال خیلی‌ها بار و بنه سفر را بستند تا راهی کربلا شوند اما به کربلا نرسیدند. بعضی‌ها بلیت پیدا نکردند. بعضی‌ها از پس هزینه‌های حمل و نقل زمینی و هوایی برنیامدند.

✚ از مرز برگشته

یکی دیگر از جامانده‌گان از اربعین خانم حسینی است. او بعد از ۲۴ ساعت انتظار برای عبور از لب مرز برگشته است. می‌گوید:

وقتی دیدم مردم برای رد شدن این قدر اذیت می‌شوند و عراق هم مدام اعلام می‌کند نیاید، از همان دور به آقا سلام دادم و برگشتم. از روزی هم که برگشتم در موبکی مشغول به خدمت شده‌ام. اگرچه به کربلا نرسیدیم، می‌توانیم در همین مشهد و در ایام شهادت امام رضا^(ع) خادم ائمه باشیم. تا جایی که بتوانم تلاش می‌کنم زائران به مشهد برسند تا مانند من آرزوی زیارت در دل آن‌ها نماند. روزی که از مرز برگشتم، مستقیم رفتم حرم و به آقا گفتم این خدمت را خودتان از من قبول کنید که آرزو به دل کربلا هستم، و یک زیارت بین الحرمین از ایشان تا آخر سال خواستم.

خوشا راهی که پایانش تو باشی

روایت خبرنگار شهرآرا
از سفر پیاده به کربلای معلی

امام رضا(ع) نقطه اتصال ما شد

یک تکه از بهشت را می‌توانی در مسیر مرز مهران به نجف پیدا کنی آن هم در میان موکب‌ها و خانه‌های روستایی که درشان را به روی زائر حسین(ع) باز کرده‌اند. مردان عرب چند نفری جلو ماشین‌ها را می‌گیرند و مدام با صدای بلند «طعام، طعام!» می‌گویند. در کنار جاده می‌ایستیم. وقت نماز است. یک خانه با دیوارهای کاهگلی میزبانان می‌شود. وارد که می‌شوم، صدای زن عرب‌زبانی را می‌شنوم. من می‌گویم: سلام. او می‌گوید: اهلا و سهلا. جای سوزن انداختن در دو اتاق تو در تو نیست. پنکه می‌چرخد. مختصر وسایل خانه در مقابل مهر صاحبخانه به چشم نمی‌آید. خورش بامیه عراقی می‌دهد دستم. نمی‌پرسد که گرسنه‌ام یا نه. آب می‌دهد دستم. نمی‌پرسد تشنه‌ام یا نه. به همراه دوستانم استراحت کوتاهی می‌کنیم. برمی‌خیزیم برای خدا حافظی. تا جلو در همراهی ام می‌کند. هم‌زبان نیستیم اما هم‌فرهنگیم. دستش را می‌فشارم و می‌گویم من مشهدی‌ام، شهر امام رضا(ع). از حرف‌هایش مفهوم امام رضا(ع) را می‌فهمم. موقع خدا حافظی دستم را می‌گیرد. به جاده اشاره می‌کند و می‌گوید: امام رضا(ع). من هم دستم را به سمت جاده می‌برم و می‌گویم: امام حسین(ع).

شاید او به دستم آب داده است

مسیر مهران تا نجف طولانی است. هوا ناخوارنده گرم است طوری که قصه کربلا و تشنگی اهل بیت(ع) مدام در زبان می‌چرخد: تشنگی، هوای گرم، خیمه، اسارت و شام. ماشین هر چند کیلومتر نکه می‌دارد. حوالی کوفه پیاده می‌شوم. یک کلمن بزرگ آب کنار خیابان است. زنی چادر مشکی و صورت پوشیده نزدیک می‌شود. دستم را زیر کلمن می‌گیرم تا بدون لیوان دهان تازه کنم. صدایی زنانه به سرعت نزدیک می‌شود: همشیره، همشیره، خانم! خانم! برمی‌گردم و در چشمان مشک‌اش خیره می‌شوم. لیوان آبی به دستم می‌دهد. دلخور است. چیزی می‌گوید. می‌فهمم انگار دوست دارد مهمان را تکریم کند و این کارم به او برخورد است. تشکر می‌کنم و به سمت ماشین می‌روم. این روزها در مشهد خودمان زائران عراقی زیادتر از سال‌های گذشته رفت‌وآمد دارند. گاهی سؤال می‌پرسند. گاهی گم شده‌اند. گاهی دلشان می‌خواهد در حرم در بخش خواهران چند کلمه‌ای دست‌وپاشکسته حرفی بزنند. یادم باشد بیش از گذشته احترامشان را حفظ کنم. شاید یکی از آن‌ها همین باشد که به دستم آب داد.

گفتند هوا ۵۰ درجه است و همه پشت مرز جا مانده‌اند. آن‌ها که همیشه نگرانمان هستند بیشتر پافشاری کردند و گفتند هنوز کرونا تمام نشده است. نروید که مریض می‌شوید. ناآرامی‌های سیاسی کوتاهی که در بغداد شکل گرفت انگار «نه» گفتن‌ها را زیاد کرد. بعد هم گذرنامه‌ای که قرار بود یک هفته‌ای برسد و سه هفته نرسید. مجموعه همه این‌ها باعث شد فکر زیارت اربعین ۱۴۰۱ از سرمان بیفتد. ما پنج نفر که قصد زیارت کرده بودیم، سه تا از اهالی رسانه بودیم، یکی مدیر مدرسه و دیگری عکاس. یک روز در حرم امام رضا(ع) رو کردم به گنبد طلای آقا و گفتم: دیگر شما وساطت کنید پیش امام حسین(ع). ما چشم‌به‌راه این سفر هستیم. نتیجه معلوم بود. مگر می‌شود کریم و بخشنده یک خانواده را برای شفاعت بفرستی و پاسخ نگیری؟ این شد آغاز سفر ما و آغاز چیزهایی که گفتن و نوشتنش به زبان و کلام چندان آسان نیست اما ختم کلام را همین اول کار می‌نویسم: هر جا و با هر اعتقادی هستید، خودتان را به یک سفر اربعین دعوت کنید. اگر شده یک بار.



حمیده وحیدی

شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۲۲
۳۷۴۴

بطلیدر قیم

ظهر می‌رویم. شهر به شهر. هنوز
امیدی نداریم. خبر می‌رسد مرز بسته است.

پیام می‌آید برگردیم اما دلمان گواه است راه را تا انتها برویم. در اندیمشک، آخرهای شب خسته‌ایم. تصمیم می‌گیریم در اولین موکب بمانیم. دیروقت است. بانویی با پوششی متفاوت نظرم را جلب می‌کند. سر صحبت را که باز می‌کنم می‌گوید: ۱۰ سال است که همین جا پاتوق داریم و غذا و اسکان رایگان در اختیار زائران کربلا قرار می‌دهیم. من مسئول بخش زنان هستیم. راهنمایی می‌کند که شب را در مهد کودکی بگذرانیم. مسئولش خانمی مهربانی است. همراهی‌مان می‌کند. حتی صبحانه برایمان می‌گذارد. نشانی و تلفن را می‌فرستد و می‌گوید: هر وقت سال آمدید قدمتان روی چشم.

دنایی که یکباره تغییر رنگ داد

سه گیت مرز مهران را بیست دقیقه‌ای رد کردیم. از شلوغی و تصاویری که یک هفته مانده به اربعین در فضای مجازی درباره ازدحام جمعیت منتشر می‌شد خبری نبود. خوشحال بودیم که اولین نگرانی را پشت سر گذاشته‌ایم. به واسطه چند تصویر به همه آن‌هایی که نگرانمان بودند فهماندیم همه چیز آرام است اما چیزی که برای من در شروع آن سفر بیش از همه عجیب به نظر می‌رسید تغییر رنگ آدم‌ها بود. یکباره همه چیز عوض شد. در ورودی مرز مهران، سربازی بالاتر روی سکو در حالی که قرآن در دست داشت ایستاده بود. چه حس خوبی داشت وقتی صلوات می‌فرستادی و از کنارش عبور می‌کردی. مردان دست تکان می‌دادند و او به احترامشان کلاه از سر برمی‌داشت. خانمی که مسئول کنترل گذرنامه بود با لبخند و طمأنینه صف را درست می‌کرد. زنی جوان در حالی که نوزادی در بغل داشت نوبتش را با زنی مسن با چادر رنگی و رو رفته‌ای عوض کرد. قدم گذاشتن در مسیری که به کربلا ختم می‌شد همه چیز را عوض کرد. همه چیز بوی مهربانی گرفت. آدم‌ها یک دل شدند.

نجف اشرف، پایتخت مهر دوستی

جوری همه فارسی صحبت می کنند که یک لحظه دل تنگ نمی شوی. تصور می کنی وسط مشهد ایستاده ای و همه همشهری هایت هستند. تفاوت ایرانی و عراقی مشخص نیست. نداشتن نت خیلی از زائران را به دردسر انداخته است. افراد کمتر سیم کارت عراقی تهیه کرده اند. به همین علت، تا کسی را موبایل به دست می بینند، می گویند: می شود یک پیام برابم بفرستی؟ ابهت صحن و سرای امیرالمؤمنین^(ع) چنان آدم را می گیرد که زبان لال و دل مبہوت می شود. او به واقع امیر است، آنجا که بانگ اُشہد آن علی ولی... در صحن می پیچد و بندبند تن آدمی می لرزد. نماز آغاز نشده است که زنی با پوست سوخته در حالی که شانہ اش یک طرف بدنش کج افتاده و خجالت توی صورتش ریخته است. به موبایل دستم نگاه می کند و می گوید: اینترنت ندارم. از دخترم بی خبرم. می توانی یک پیام بدهی؟ زن شیرازی سواد درست و حسابی ندارد. شماره دخترش را ذخیره می کنم. پیام می دهم اما جوابی دریافت نمی کنم. غمی در چشمانش موج می زند. شروع می کند به دعا خواندن. توی حرف هایش می فهمم دخترش، ندا، تازه عروس است مدتی است با شوهرش دچار مشکل شده است. حالا مادر نذر کرده است در کربلا تا دختر و دامادش مہربان تر شوند و قدر زندگی شان را بدانند. بی قراری اش را که می بینم پیام می دهم: نداجان، مادرت منتظر است. من ممکن است بعد نماز بروم. پیام دیده نمی شود. زیارت نامه می خوانم. به گوشی نگاه می کنم. یک عکس از صورت مادر خسته می گیرم. برای دختری که هرگز ندیده ام می فرستم و می نویسم: این عکس مادرت در صحن و سرای امام علی^(ع). اذان می گویند. نماز می خوانم. هیچ خبری نیست. دوباره می نویسم: من رفتم. سلامت را رساندم. راه که می افتم، پیام ها دیده می شود. دختر به سرعت تماس می گیرد. تلفن که قطع می شود از باب فرج صحن امیرالمؤمنین^(ع) خارج می شوم که یک پیام می آید: شیراز آمدی پیش ما بیا.

عکس: محمدحسن صالواتی اشهرآرا



شهربانو

آشنایی
۲۸ شهریور ۱۴۰۱
۲۲ صفر ۱۴۴۴
شماره ۲۷۶۶

۵

طریق الی کربلا

مسیر پیاده روی بین نجف و کربلا پر است از خانواده ها. پدران فرزندان را در آغوش کشیده اند. رنگ به رنگ زیبایی، موبک به موبک عشق. انگار این تکه از زمین با همه جهان متفاوت است. فریاد می زنند: زائر، زائر، به سمت موبک ما بیا! عمود به عمود آدم هایی را می بینی که دل می دهند به قدم ها، به ۸۹ کیلومتر پیاده روی. قرار همه آن ها ختم می شود به عمود آخر. پشت یک چادر، ساعتی می نشینیم. مخصوص بانوان است. یک خانم بی آنکه بپرسد جلو می آید و شروع می کند به مشت و مال شانہ هایم. همه خستگی یک جا خارج می شود. کف پایم تاول زده است. یک پماد گیاهی که نمی دانم نامش چیست به پاهایم می مالد. نفس تازه ای می کشم. می پرسم شغلش چیست. پاسخش برایم عجیب است: من معلمم. از اهالی شمالم. چند سال است می آیم همین جا می مانم و به زائر خدمت می کنم. دلم می خواهد دستش را ببوسم برای همه سال هایی که ایستاده پای تخته سیاه و به ما درس داده است. لبخند می زنم. خانمی کاغذی به دستم می دهد. می گوید: در ختم قرآن ما شرکت کنید.

موبک محلی برای تبادل محبت خواهرانه

فکر می کنم چقدر سخت است کنار ۲ هزار زن و کودک در یک موبک سر کنم، آن هم بعد از سفری طولانی در حالی که سنگینی کوله پشتی شانہ ام را به درد آورده است. اول شب، به تعدادی کودک و لبخند می زنم و توی دلم می گویم: مگر این ها حالا حالا ها می خوابند؟ زنی میان سال کنارم نشسته است و انگار متوجه نگرانی ام می شود. شروع می کند به سؤال پرسیدن از خودم و خانواده ام. چند خانم دیگر هم دورمان نشسته اند. یکی از اصفهان است، دیگری جهرمی. یکی از شهرضا و یکی از تهران. خانم مسن دست می کشد روی صورت بچه ها تا ببیند تب دارند یا نه. تا به خودم می آیم، می بینم دوتا از کودکان در آغوشم هستند. شام خورده ام. مشغول حرف زدن از چیزهای معمولی هستم. نه از اخبار ویژه روز خبری هست، نه تحلیل سیاسی. همه حرف ها جنس مادرانه دارند. به ساعت که نگاه می کنم، باورم نمی شود نیمه شب است. یکی یکی بچه ها خوابیده اند. مادرها نوبتی از فرزندان یکدیگر مراقبت کرده اند تا دیگری به زیارت برسد.

یک شب میهمان موبک امام رضایی ها

پیاده ها از راه رسیده ایم. اینجا کربلاست، خیابان میثم تمار. خسته ایم و گرمای هوا کلافه کننده است. چشممان که به پرده موبک امام رضا^(ع) می افتد، انگار فرشته ها برایمان آغوش گشوده اند.

میهمان امام رضا^(ع) می شویم. همشهری هایمان هر سال اینجا موبک برپا می کنند و امسال از ۱۷ شهریور، ستون های خیمه برپا شده است تا خانه امنی برای زائران ایرانی باشد.

طبقه دوم موبک هم بانوان اسکان گرفته اند و مرتضوی، یکی از خادمان، می گوید از بیش از ۱۱ هزار نفر میزبانی کرده اند.

همان بدو ورودمان، با یک خانواده دوست داشتنی آشنا می شویم. فاطمه، زهرا و زینب با مادرشان از مشهد آمده اند. زهرا که ۱۰ سال دارد، می گوید این سفر او را با صبر دختران

در کربلا آشنا کرده است و تعریف می کند پیاده که آمده، با خودش گفته چطور رقیه جان، دختر امام حسین^(ع)، تحمل این گرما و سختی را داشته است.

زینب، خواهر سه ساله زهرا، پای سجاده نشسته است و مادرش زیارت عاشورا را با او تکرار می کند. صدای بازی حدیثه و دوستانش هم از شادمانه های یک زیارت خانوادگی برای کودکان خبر می دهد.

وقت نماز است. در میان صف های به هم پیوسته بانوان حضور یک زائر نابینا جلب توجه می کند. بعد از نماز با او به گفت و گو می نشینیم و نجمه و مادرش از معجزه سفرشان می گویند.

مادر این دختر نابینا از شوق وصف ناشدنی او برای آمدن به کربلا تعریف می کند. بعد، برایمان می گوید او و دخترش کاروانشان را گم کرده و با راهنمایی یک مرد عرب به موبک امام رضا پیوسته اند و از اینکه در کربلا مهمان سفره امام هشتم شده اند خوشحال اند.

روزها و شب های زیارت در موبک امام رضا^(ع) در کربلا خوش ترین زمان برای زائران خراسان رضوی است و خادمان با چای و شربت و توزیع وعده های غذایی در تلاش اند خستگی و رنج سفر زائران را کاهش دهند.

هم زمان با ایام اربعین، هزاران مادر و دختر در پناه موبک آقا علی بن موسی الرضا اسکان می گیرند و خاطره سفری خوش از زیارت کربلا را در یادشان ثبت می کنند.

بی خدا حافظی رفتیم تا زود برگردیم

حرف و خاطره درباره سفر اربعین آن قدر زیاد است که دلم می خواهد در جایی بهتر و مناسب درباره اش بنویسم. روی باز مردم عراق به ویژه شیعیان و خصوصا زنانی که در کوچه پس کوچه ها عطر محرم را پخش می کنند قطعا چیزی است که فراموش نخواهم کرد.

۴۰ هزار تومان مچاله در مشیت

این روزها در آستانه سال تحصیلی گروه‌های نیکوکاری و جهادی بانوان در تلاش برای رفع مشکلات حاشیه شهر هستند



این بانوی فعال می‌گوید: این یک‌های تحصیلی در حاشیه شهر و اکثر در مناطق شهرک شهید رجایی و باهنر و روستاهای فارمد و شهرآباد، مهرآباد، شهرک اقدسیه، طرق و جاده سیمان توزیع شده است.

گروه جهادی کف‌الحسن

سومین گروه جهادی‌ای که سالیان زیادی است کمک‌هایش دوی درد خانواده‌های نیازمند و محروم شهرک شهید رجایی و باهنر است گروه جهادی کف‌الحسن^(۱) است که خدمات گسترده‌ای در حوزه اشتغال، معیشت، تحصیل، فرهنگ و درمان در حاشیه شهر در کارنامه خود دارد.

اعظم نصری، مسئول مجمع بانوان گروه جهادی کف‌الحسن^(۲) که این روزها دغدغه‌شان تهیه لوازم التحریر و البسه و هزینه‌های تحصیلی دانش‌آموزان نیازمند حاشیه شهر است، در این باره می‌گوید: اعتنای اجتماعی در نقطه مقابل بی‌تفاوتی اجتماعی قرار می‌گیرد به این صورت که اگر باور داشته باشیم همه ما بر یک قایق سوار هستیم، مطمئناً وضعیت، سرنوشت و نوع عملکرد هم‌نشینان ما در این قایق بی‌اهمیت نخواهد بود. بی‌توجهی به گسترش فقر و محرومیت‌های تحصیلی و محروم شدن دانش‌آموزان از ادامه تحصیل پیامدهای منفی زیادی برای جامعه ما دارد.

اعظم نصری با اشاره به اینکه مشکلات اجتماعی با وجود خصیصه‌های مثبت و انسانی در بیشتر شهروندان قابل حل و بررسی است می‌افزاید: تاکنون بیش از هزار بسته نوشت‌افزار، کیف مدرسه و لباس فرم بین دانش‌آموزان شهرک شهید رجایی و باهنر و روستاهای قرنه، قلعه‌پختوک، کلاته‌عبدل و... برای حمایت تحصیلی از دانش‌آموزان نیازمند و محروم به‌ویژه دانش‌آموزان سال اولی توزیع کرده‌ایم.

نیکوکاری حد و مرز ندارد

با نگاه به عملکرد تک‌تک این بانوان فعال در حوزه جهادی می‌شود به این باور رسید که انسان‌های مهربان کسانی هستند که در کنار زندگی شخصی، چالش‌ها، مشکلات و نیازهای خود، در برابر چالش‌ها و مشکلات سایر افراد جامعه نیز بی‌تفاوت نیستند و با گذشت و فداکاری سعی دارند به هر نحو ممکن از مشکلات هم‌نوعان خود بکاهند و شرایطی را فراهم آورند که همه افراد جامعه با برخورداری از برابری اجتماعی و بدون محرومیت زندگی کنند.

جهادی با تأکید بر اینکه در آستانه بازگشایی مدارس هستیم می‌گوید: با توجه به حضوری شدن مدارس، با کمک مجموعه پشتیبانی‌های صورت گرفته، در هفته پایانی شهریور بسته لوازم تحریر بین دانش‌آموزان نقطه صفر مرزی توزیع خواهیم کرد.

زهره کمیلی ادامه می‌دهد: لوازم تهیه‌شده برای دانش‌آموزان مناطق محروم در سال تحصیلی جدید است که با توجه به محرومیت این روستاهای مرزی، به پشتیبانی و یاری ویژه نیاز دارند.

خانم کمیلی تأکید می‌کند: اولین مرحله برنامه توزیع بسته‌های آموزشی در راستای ترویج فرهنگ همدلی و تعاون با همکاری سازمان مردم‌نهاد «بیداری» با آمار ۱۲۲ کیف و یک کامل لوازم تحریر برای این تعداد دانش‌آموز به همراه توزیع چاشت و مواد خوراکی و برنامه‌های تفریحی جذاب از جمله فوتبال، بازی‌های محلی و... در دوروستانی نقطه صفر مرزی سرخس برای دانش‌آموزان ابتدایی مدارس روستا و متوسطه اول اجرا شد. این بانوی فعال در حوزه فعالیت‌های جهادی در حاشیه شهر ادامه می‌دهد: در این برنامه هم‌چنین ۱۹ تن از نخبگان و جوانان هنرمند، ورزشکار و دانشجوی شهر مشهد به منطقه مرزی و محروم سرخس آمدند و دو روز مهمان ما بودند. با همراهی «یاران مهر»، برنامه‌های شادی برای بچه‌ها برگزار شد. در ادامه این برنامه، بسته‌های معیشتی، یک گوشت گوسفندی، البسه و فرم مدارس هم تهیه شده است که تا آخر هفته در روستاهای سرخس توزیع می‌شود.

گروه جهادی منتظران ظهور

زهره علی‌اکبری، نایب‌رئیس مجموعه فرهنگی منتظران ظهور و مسئول مجمع بانوان این مجموعه، درباره خدمات حمایتی از دانش‌آموزان نیازمند می‌گوید: این روزها بوی ماه مهر به مشام می‌رسد و مردم برای خرید نیازهای فرزندان خود در تکاپو هستند اما دانش‌آموزانی هستند که بوی مهرماه برای آن‌ها بوی محرومیت و نداری دارد.

او می‌افزاید: به لطف امام زمان (عج) هزار و ۵۰۰ بسته لوازم تحریر شامل مداد رنگی، پاستیل رنگی، ماژیک و... ویژه دانش‌آموزان ابتدایی و متوسطه در سه نوع آماده شده است. نوع اول ویژه کلاس اول تا سوم، نوع دوم ویژه کلاس چهارم تا ششم و نوع سوم ویژه دانش‌آموزان محروم هفتم تا دوازدهم با نیازهای ویژه خودشان تهیه شده است.

باید به مدرسه بروند. نکته اینجاست که باز شدن مدارس و هزینه‌های بالای آموزش و تحصیل، در شرایط تورمی، بار مضاعفی بر شانه‌های نحیف خانواده‌های کارگر و زنان سرپرست خانوار امثال افسانه می‌گذارد.

پول خرید کتاب و نوشت‌افزار و لباس فرم از یک سو و هزینه‌های سربار دیگری که حتی در مدارس دولتی به خانواده‌ها تحمیل می‌شود از سوی دیگر، روزهای پایانی شهریور را برای خانواده‌های فرودست به روزهایی پر از دلهره و غصه و رنج بدل کرده است.

سال تحصیلی جدید یک هفته دیگر شروع می‌شود. البته کودکان بسیاری در حال روزشماری برای رسیدن به اول مهر هستند اما طرف دیگر ماجرا هم دانش‌آموزان نیازمند و محروم‌اند که با توجه به شرایط اقتصادی و قیمت‌های سرسام‌آور، برای ثبت‌نام در مدرسه با موانعی جدی روبه‌رو هستند، به شکلی که امکان دارد اول مهر پشت نیمکت‌های مدرسه ننشینند.

بوی ماه مهر در حاشیه شهر نمی‌آید

با حضور در حاشیه شهر مشهد و گفت‌وگو با تعدادی از بانوان فعال در گروه‌های جهادی این منطقه، اطلاعات و آماری درباره شرایط تحصیلی دانش‌آموزان و افزایش ترک تحصیل بیشتر دانش‌آموزان به‌ویژه دختران به علت فقر و مشکلات مالی دست پیدا کردم که بسیار ناامیدکننده بود. طبق آماری که بسیاری از گروه‌های جهادی و سازمان‌های مردم‌نهاد ارائه می‌دهند، تا الان در مناطق محروم، حاشیه شهر و روستاهای مرزی و محروم صدها کودک کلاس اولی و دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر به علت گرانی لوازم تحریر و بقیه موارد ضروری، تاکنون در مدرسه ثبت‌نام نکرده‌اند.

هرسال در هفته پایانی شهریور، عطر نیکوکاری در فضای حاشیه شهر و روستاهای محروم می‌پیچد و بسیاری از بانوان فعال در حوزه‌های جهادی، دست به دست همدیگر می‌دهند تا نگذارند بوی ماه مهر برای دانش‌آموزان نیازمند بوی محرومیت و نداری داشته باشد.

گروه جهادی یاران مهر

گروه جهادی یاران مهر یکی از همین گروه‌هاست که فعالیت گسترده‌ای در خصوص حمایت از کودکان کار و دانش‌آموزان نیازمند حاشیه شهر صورت داده است. مسئول فرهنگی این گروه

افسانه چهل و پنج ساله چادر مشکی رنگ و رورفته‌اش را سریع دور کمرش سفت می‌کند. ۴۰ هزار تومان مچاله‌شده کف دستش را به بساطی نشان می‌دهد و داد می‌زند: آقا، تو را به خدا تخفیف بده. پولم همین قدر است! راستش چانه زدن افسانه برای ۱۰ هزار تومان با صدای بلند، توجه من را به بساطی‌ای که گوشه خیابان پهن بود جلب کرد. کلی فرم و کیف و مداد رنگی و دفتر، خیلی کهنه و دست دوم.

قیمت کیفی که افسانه تلاش می‌کرد بخرد ۵۰ هزار تومان بود در حالی که او فقط ۴۰ هزار تومان پول در مشتش داشت.

افسانه می‌گوید: پسر، محمد، را با هزار التماس و زحمت کلاس سوم ثبت‌نام کرده‌ام. مادر به فدایش، خیلی با استعداد است. کل جدول ضرب را تابستان حفظ کرده است. می‌خواهد دکتر بشود ان‌شاء...!

قطرات اشک روی گونه‌های لاغر و تکیده

افسانه در یکی از زائرسراهای بالاخیابان کارهای نظافتی و خرید و آشپزی را انجام می‌دهد، البته آنطور که تعریف می‌کند با دستمزدی کمتر از ۲ میلیون تومان در ماه، بدون بیمه و مزایای دیگر. این در حالی است که او و پسرش مستأجر هستند و از همسرش به هزار و یک دلیل درآورد جدا شده است.

می‌گوید: پسر کلاس سوم می‌رود و چون این دو سال کلاسش آنلاین بود، کیف و فرم مدرسه و لوازم تحریری جز مداد و پاک‌کن و دفتر برایش تهیه نکردم ولی امسال به علت حضوری شدن مدارس، مجبورم کیف و کفش و فرم و ماژیک و... تهیه کنم تا پسر بتواند مدرسه برود در حالی که تنها بودجه من تا اول مهر همین ۴۰ هزار تومان است.

با شنیدن این صحبت‌ها یک لحظه ته دلم خالی شد. شاید افسانه تلنگری بود تا یک لحظه به خودم ببایم و عمق فاجعه را با نگاه به چشمان خسته و ناامید او درک کنم در قطرات اشکی که داغی‌شان بد جور گونه‌های لاغر و تکیده‌اش را می‌سوزاند.

گرانی نوشت‌افزار فشار مضاعفی بر دوش خانواده‌ها

بعد از دو سال دوری از مدرسه و آموزش به صورت مجازی، مهر امسال دانش‌آموزان



شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
۲۲ مهر ۱۴۴۴
شماره ۳۷۶۴

(۶)

شهادت در گرو رضایت مادر

شهید سید مصطفی موسوی پنجشنبه ۱۸ آبان ۱۳۷۴ به دنیا آمد و پنجشنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۴ و تنها سه روز پس از قدم گذاشتن به سن بیست سالگی، در سوریه، به شهادت رسید. مصطفی که از نسل دهه ۷۰ بود، بر خلاف خیلی از هم‌نسل هایش، خیلی زود راه و هدفش را پیدا کرد و با معرفتی که با مطالعه فراوان و گوش به فرمان رهبر بودن به دست آورده بود، به خیل عظیم آسمانیانی شتافت که نزد خدا روزی می‌خورند. شیفته شهید بابایی بود و از وقتی با این شهید آشنا شد، شوق پرواز درونش شعله‌ور شد.

+ مصطفی، نابغه کوچک

زینت سادات موسوی، مادر این شهید، می‌گوید: تنها پسر سید مصطفی بود. او در دبیرستان رشته ریاضی فیزیک می‌خواند و در دانشگاه مکانیک قبول شد. چند سال پیش شناسنامه‌اش را به من نشان داد تا اگر به سن تکلیف رسیده، شروع کند به خواندن نماز و گرفتن روزه. گفتم: نمی‌توانم این موضوع را خیلی دقیق مشخص کنم. پیش امام جماعت مسجد محل برو و سؤال کن. همین کار را کرد و متوجه شده بود به سن تکلیف رسیده است. از همان روز نمازهایش را می‌خواند و مقلد رهبر معظم انقلاب بود. به نماز خواندن و روزه گرفتن بسیار مقید بود. حتی تابستان‌ها که سر کار می‌رفت و گچ کاری یا نقاشی می‌کرد، روزه‌هایش را می‌گرفت. از بچگی علاقه شدیدی به ابزار و آچار و پیچ‌گوشتی داشت. هم‌زمانش تعریف می‌کردند که در سوریه هر وسیله‌ای خراب می‌شد، مصطفی درست می‌کرد تا جایی که اسم نابغه کوچک را روی او گذاشته بودند.

+ مگر تو می‌شنوی؟!

هیچ‌گاه از کارهایی که انجام می‌داد حرفی نمی‌زد. من حرف‌هایش را درباره سوریه رفتن چندان جدی نمی‌گرفتم و فکر نمی‌کردم برود. عاشق شهید بابایی بود و مدام سر مزار شهید می‌رفت و کتاب‌های زیادی درباره این شهید خریده بود. دوست داشت مثل او زندگی کند و شهید شود. به عشق او دنبال خلبانی رفت. مصطفی می‌گفت: رؤیای اصلی‌ام این است که خلبان شوم و با هواپیمای پر از مهمات به قلب تل‌آویو بزنم.

روزهای قبل از رفتنش گوشه‌ای از اتاق نشسته بود. از من پرسید: مامان از دنیا چه چیزی می‌خواهی؟ گفتم: خواسته خاصی ندارم. دنیا را با تو می‌خواهم. دنیای بدون تو برایم معنایی ندارد. گفت: زمانی که من نبودم چه کسی را داشتی؟ گفتم: خدا را داشتیم. در جوابی گفت: خدا همان خداست. هیچ فرقی ندارد. من هم که نباشم خدا را داری. ناراحت شدم و گفتم: از این حرف‌ها زن. بعد از این حرفم، مصطفی گفت: مامان، سعی کن دل بکنی و ببخشی. تا دل نکنی، به معرفت نمی‌رسی. در جواب حرف‌هایش با خنده گفتم: مگر تو صدای «هل من ناصر» شنیده‌ای؟ جواب داد: دوست داری چه چیزی از من بشنوی؟ گفت: مامان، می‌خواهم یک مژده بدهم. اگر از ته قلب راضی شوی که به سوریه بروم، آن دنیا را برایت آباد می‌کنم و دنیای زیبایی برایت می‌سازم که در خواب هم نمی‌توانی ببینی. گفتم: از کجا معلوم می‌شود قلبا راضی شده‌ام. گفت: هر کاری می‌کنم بروم نمی‌شود. علت اصلی‌اش این است که شما راضی نیستی. قبل از رفتن، به من می‌گفت: خیلی برایم دعا کن تا دست و دلم نلرزد و دشمن در نظرم خار و ذلیل بیاید.

زنی که هم‌چنان یک مبارز انقلابی است

نامش فاطمه فکور یحیایی است. از آن زنانی است که انقلابی زیسته‌اند و هم‌چنان با انقلاب و ارزش‌های انقلابی‌اش زندگی می‌کنند. او هم‌چنان همان زنی است که اگر لازم شود، فرش زیرپایش را هم برای انقلاب هدیه می‌دهد. اگر جرئت کنی و از او بپرسی آیا از این سبک زندگی خسته نشده‌است، اخمی عمیق می‌کند و می‌گوید: هیچ‌وقت پشیمان نمی‌شوم. هر قدمی که زمان انقلاب برمی‌داشتم، می‌گفتم امام قبول کند.

نذر نجات جان‌ها

اهدای خون یکی از نذرهای هرساله بانوان در ایام اربعین است



یکی دیگر نذری بار می‌گذارد. یکی کوله‌اش را می‌بندد و راهی می‌شود. یکی نخودچی و کشمش بسته‌بندی می‌کند و با سلام و صلوات میان زائران توزیع می‌کند. یکی هم به نیت نجات جان انسان‌ها آستین‌ها را بالا می‌زند و بهترین و ناب‌ترین عنصر وجودی خود را نذر امام محرم و صفر می‌کند. نذر اهدای خون نذری است که هرساله زنان زیادی به نیت کمک به هم‌نوعان در آن مشارکت می‌کنند. براساس آمارها، سال گذشته در استان خراسان رضوی بیش از هزار نفر در این امر خیر سهیم شده‌اند. این نذری است که زنان زیادی در آن مشارکت می‌کنند و فردی همچون خانم کیمیایی با همیشگی کردن این نیت در زندگی، بیش از چهل سال پای قرار عاشقی خود مانده‌است.

+ شروع با جنگ

جمیله کیمیایی با حدود شصت سال سن با گروه خونی اوی مثبت از سال ۶۱ اهدای خون را در برنامه زندگی خود جاداده و این قرار همیشگی او شده‌است. «آن زمان تهران زندگی می‌کردیم. سال ۶۱ و در زمان جنگ بود. دور میدان ولیعصر کانکسی گذاشته بودند و برای رزمندگان خون تهیه می‌کردند. کنجکاو شدم که بروم و ببینم چه خبر است. رفتم و برای کمک به رزمندگان خونم را اهدا کردم. این تجربه برایم خیلی شیرین بود. فکر می‌کردم با این کارم به رزمندگان کمک می‌کنم.»

+ تشویق از خانه

او بعد از این تجربه، با هدف کمک به دیگران، اهدای خون را ادامه می‌دهد. «بعد از آن، با خودم حساب کردم و دیدم تنها کاری که از دستم برمی‌آید که به واسطه آن بتوانم جان دیگران را نجات دهم همین اهدای خون است. برای همین یک اهداکننده مستمر شدم. وقتی خون خود را اهدا می‌کنیم، نمی‌دانیم این خون کجا می‌رود و به چه کسی خواهد رسید. فقط می‌دانیم که جان بنده‌ای از بندگان خدا را قرار است نجات دهیم و این به نظرم یک جور معامله با خداست.»

+ معامله میلیاردری

خانم کیمیایی هم مثل دیگر اهداکنندگان، این کار را در راه رضای خدا انجام داده‌است. «با خودم فکر می‌کنم که با این کارم دل چندین خانواده شاد خواهد شد. گاهی باید خودمان را جای دیگران بگذاریم و شرایط آن‌ها را درک کنیم. همسر مرحوم من بیمار سرطانی بود. من بیمار سرطانی‌ای را که نیازمند خون بودند زیاد می‌دیدم. فکر می‌کنم اگر هر کدام از ما به بخش بیمار سرطانی سر بزنیم، حتی یک لحظه هم برای اهدای خون خود تعلل نمی‌کنیم. آنجا نیاز به خون را به معنای واقعی احساس خواهید کرد. همیشه با خودم می‌گویم هر بار اهدای من معادل نجات جان نفر است که دیه هر کدام کلی می‌شود و من همه این عددها و رقم‌های میلیاردری را با خدا معامله کرده‌ام و برکات زندگی‌ام از همین معامله‌هاست.»

+ تجربه کنید

خاطرات زیادی از هدیه کردن خون خود به دیگران دارد، از گره‌هایی که برای مردم باز کرده‌است. «برادرم چون جانباز بود و مشکلی داشت، زیاد عمل می‌شد. هر وقت برنامه عمل داشت، تهران می‌رفتم. یک بار وقتی رسیدم بیمارستان، دیدم همه ناراحت و درهم هستند و می‌گویند که عمل انجام نمی‌شود. پرسیدم ماجرا چیست. گفتند چون خون نداشتند عمل را جابه‌جا کرده‌اند. همان‌جا رفتم و خون دادم و عمل انجام شد. یک بار دیگر هم خاطرم هست که با همسر به یکی از پایگاه‌ها رفته بودیم که دیدیم یک نفر ناراحت است و دنبال خون گرم می‌گردد. همان‌جا خودم و همسر خون اهدا کردیم. به همه پیشنهاد می‌کنم که یک بار خون بدهند و این تجربه را کسب کنند. در همه مدت بیست دقیقه‌ای که روی تخت خوابیده‌اید، به این فکر کنید که با خدا معامله می‌کنید و کاری انجام می‌دهید که خیلی بزرگ است. شما جان انسان‌ها را نجات می‌دهید و چه کاری بالاتر و ارزشمندتر از این است؟ خیلی‌ها فقط در ایام محرم و صفر نذر می‌کنند و به نیت امام حسین (ع) این کار را انجام می‌دهند اما من می‌گویم این نیت و نذر را در سراسر سال داشته باشیم و مقطعی نباشد.»

شهربانو

۲۸ شهریور ۱۴۰۱
۲۲ مهر ۱۴۴۴
شماره ۳۷۴۴

(۷)



ریحانه عامل نیک
کارشناس فقهیات

تاجلی بیگم ملکه نیکوکاری که شمشیر زن بود

از حضور در جنگ
تا بازسازی حرم حضرت معصومه (ع)

کتاب‌های تاریخ را که ورق می‌زنی، در فصل جنگ، مدام از رشادت‌ها و جنگاوری مردانی می‌شنوی که انگار بار تاریخ را یک‌تنه و شجاعانه به دوش کشیده‌اند. این در حالی است که بین این خطوط، نام زنانی هم ماندگار شده است. یکی از این زنان تاجلی بیگم، همسر شاه اسماعیل، بود که نامش با جنگ چالدران در ۲ رجب ۹۲۰ سال هجری قمری برابر با ۲۳ اوت ۱۵۱۴ میلادی گره خورده است. تاجلی بیگم دختر محمدبیگ و از ترک‌نمانان موصل بود که در سال ۱۵۰۳ با شاه اسماعیل یکم ازدواج کرد. تاجلی تنها همسر شاه بود که در شمشیرزنی مهارت داشت و همواره همسرش را در جنگ‌هایش همراهی می‌کرد. مهم‌ترین این جنگ‌ها نبرد با ازبکان و جنگ چالدران بود. در جنگ چالدران به گزارش تاریخ در بین کشته‌های جنگ پیکر زنانی پیدا شد که به گزارش ترکان با لباس مردانه و سلاح رزم کنار مردان جنگیده و کشته شده بودند. تاجلی بیگم یکی از این زنان بود که با نقاب در این جنگ حضور داشت. به گفته کارشناسان، مورخان ترک درباره اسارت تاجلی بیگم به دست یکی از فرماندهان سپاه دشمن نوشته و ذکر کرده‌اند که او با دادن یک جفت گوشواره لعل گران‌بها به اسکندر پاشا، سردار سپاه عثمانی، توانست فرار کند اما در بین مورخان ایرانی کسی به اسارت او اشاره نکرده است. آنچه مسلم است این است که او به عنوان یک جنگاور، به همراه تعداد زیادی از زنان ایرانی، در این جنگ کنار مردان حضور داشته است. زنان قدرتمند در دوره صفوی در فعالیت‌های عمرانی و اوقاف هم حضور پررنگی داشتند. تاجلی بیگم نیز علاوه بر سیاست، به فعالیت‌های عمرانی علاقه داشت و از زنان خیر دوران صفوی بود. در سال ۹۲۵ هجری به دستور او گنبد آرامگاه حضرت فاطمه معصومه در قم بازسازی و ایوان شمالی مرقد این بانوی بزرگ بنا شد. او هم‌چنین دستور بازسازی پل دختر را در سال ۱۵۲۷ داد. از دیگر آثار او بنای عمارت گنبد در اردبیل بود.

الگوی از مهارت‌های زندگی

نگاهی به کتاب «مهارت‌های زندگی در سیره رضوی»



نیمه ترک‌نمنا
مال فرهنگی

مسئولیت‌ها توانایی‌هایی برای رفتار انطباقی و مثبت هستند که افراد را برای برخورد مؤثر با خواسته‌ها و چالش‌های زندگی روزمره قادر می‌سازند و زمینه سازگاری و رفتار مطلوب را برای فرد فراهم می‌کنند. این توانایی‌ها باعث می‌شوند فرد مسئولیت‌ها و نقش اجتماعی خود را بپذیرد و بدون لطمه زدن به خود و دیگران با خواسته‌ها و انتظارات و مشکلات روزانه به شکل مؤثری روبه‌رو شود. این مهارت‌ها لایه‌لای تعالیم الهی به‌ویژه در قرآن کریم و احادیث معصومان (ع) بیان شده است. پژوهش‌ها حاکی از آن است که پس از مطالعه متن نهج البلاغه الگویی از مهارت‌های زندگی در چهارچوب بیانات امام علی (ع) و نهج البلاغه شکل می‌گیرد شامل حقایق و راهبردهای بسیار زیبایی درباره مهارت‌های زندگی، شاخص‌های ارتباط مطلوب با مردم، نحوه مدیریت خشم، ترس، راهبردهای کاهش حزن و اندوه، شناخت خود، همدلی و همپاری با مردم، خلاقیت، انتقادپذیری، تصمیم‌گیری و حل مسئله که حضرت امیر (ع) با فصاحت و بلاغت تمام به این مسائل پرداخته است. مهارت‌های زندگی در آموزه‌های اسلامی ریشه دارد و دستورهای دینی بیش از این و به صورت کامل به مهارت‌های زندگی پرداخته است.

کتاب «مهارت‌های زندگی در سیره رضوی» نوشته شهر بانو مردانی مطالب فراوانی در سیره ائمه معصومین (ع) خصوصاً امام رضا (ع) یافته و بررسی مهارت‌های زندگی از دیدگاه امام رضا (ع) را در سه محور انجام داده است: مهارت‌های شناختی مانند شناخت خدا، مهارت‌هایی در ارتباط با خود مانند خودآگاهی و حل مسئله، و مهارت‌هایی در ارتباط با دیگران.

این کتاب در چهار فصل تدوین شده است: فصل اول با عنوان مقدمه و پیش‌گفتار به معنا و مفهوم مهارت، پیشینه آموزش مهارت‌های زندگی، ضرورت و اهمیت آموزش در این زمینه، اهداف مهارت‌های زندگی، انواع آن و ارتباط این مهارت‌ها با دین و اخلاق و در آخر فصل به شرح احوال امام رضا (ع) پرداخته است. در فصل دوم با عنوان «مهارت‌های ارتباط با خدا و معنویت» مهارت‌های ارتباط با خدا و معنویت، شناخت خدا، عبادت و راه‌های عبادت آمده است. در فصل سوم با عنوان «مهارت‌های ارتباط با خود» مطالبی در زمینه خودآگاهی، تفکر و استدلال، سکوت، مدیریت زمان، علم‌آموزی، صبر، تفریح و شادی، آراستگی و ساده‌زیستی و تأمین نیازهای زیستی و در فصل پایانی کتاب با عنوان «مهارت‌های ارتباط با دیگران» به بحث‌هایی از قبیل خانواده، مهارت روابط مؤثر اجتماعی می‌پردازد.

کتاب «مهارت‌های زندگی در سیره رضوی» نوشته شهر بانو مردانی است. چاپ اول آن در سال ۱۴۰۰ از سوی مؤسسه نشر سیم‌رخ آسمان آذرگان در ۱۵۶ صفحه منتشر شد و در سیزدهمین دوره جشنواره کتاب سال رضوی سال ۱۴۰۱ در بخش کتاب‌های چاپی با محوریت تاریخ و سیره رضوی رتبه دوم را کسب کرد.

مهارت‌های زندگی در سیره رضوی

• نویسنده: شهر بانو مردانی

لیلا جان قربان
خبرنگار

صدف



یک نمای هنرمندانه

نمایشگاه‌های صنایع دستی هنرمندان در چشم‌نوازی کم‌نظیر هستند. زنان با ترکیب هنر و خلاقیت نماهایی جذاب و دیدنی خلق می‌کنند که هر بیننده‌ای آرزو می‌کند ای کاش گوشه‌ای از خانه چنین ترکیبی را برای همیشه ثبت می‌کرد تا هنگام

دستی از قبیل سوزن‌دوزی، مجسمه‌سازی، سفال، نقاشی روی شیشه و سفال، گل و گیاه زینتی، سرامیک، گلیم و جاجیم برای فروش به علاقه‌مندان عرضه شد.

یکی از بانوان کارآفرین این نمایشگاه با توجه به نقش اثرگذار نمایشگاه‌ها از مسئولان خواست که در کنار برپایی نمایشگاه‌ها در مکان‌های مناسب، با در اختیار قرار دادن بن‌های خرید، شرایط فروش بهتری برای بانوان کارآفرین ایجاد کنند.

خانم ابراهیمی که از کارآفرینان برتر استان است، نقش فروش و تأثیر آن در تداوم کارهای خانگی را اثرگذارتر از وام‌های کارآفرینی مطرح کرد.



ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
ومیدرمستول:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سیدمیثم موسوی مهر
سرمدیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیرضمانت:
ارژنگ حاتم
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه آرایی و گرافیک:
ملک جمعی